

# حکایت اصلاحات و دوغ لیلی

حسن بهگر

سرانجام کوشش های اپوزیسیون برای تحریم انتخابات به ثمر نشست و رژیم تودهنی بزرگی خورد. اپوزیسیون با همه ی پراکندگی، در تحریم به توافق و همبستگی رسید و انتخابات دوره ی یازدهم نقطه ی پایانی برای خیمه شب بازی اصلاحات بود.



رژیم با رد صلاحیت از باقیمانده های «اصلاح طلبان» و با سرازیر کردن پاسداران به مجلس، ماهیت واقعی توتالیتار و پادگانی خود را به نمایش گذاشت. همه می دانند اصلاح طلبی جریان منسحب از حکومت زورگوی جمهوری اسلامی بود که طراحان و فعالان آن بنیانگذاران و اوای بوده اند و قتل ها و حذف بسیاری از افراد اپوزیسیون را در کارنامه خود دارند. پس از دور شدن از قدرت با نام جعلی به میدان آمدند و به یاری امکانات و رسانه هایی که در اختیار داشتند چندین سال نقش بازی کردند و مردم را بدنبال سراب دواندند.

اصلاحات مرده دنیا آمده بود و هیچ برنامه و پروژه ای نداشت. بد نیست در مجلس ختمش و محض تجدید خاطره ی رذائل آن مرحوم، نگاهی به نظرات رهبر اصلاحات خاتمی بیندازیم و ببینیم با طرز تفکر او امید چه اصلاحی در کشور می رفت.

در کتاب «زمینه های خیزش مشروطه» وی کلاً با انقلاب مشروطه ابراز مخالفت میکند. در تمجید از شیخ فضل الله نوری بسیار نوشته. با این ادعا که شیخ میدانسته راه انقلاب مشروطه به ترکستان می رسد: «گناه آیت الله نوری در پیشگاه استعمار و عوامل خود فروخته ی آن، این است که چرا شیخ زود این جریان را فهمیده و چرا ساکت نمانده است.» شیخی که وابسته ی دربار استبداد محمدعلیشاه و سفارت روس بود، در کتاب خاتمی پاک و منزه می شود و با نقل جمله ای از آل احمد نعلش طرف را بر سردار همچون پرچی می داند که به علامت استیلای غرب زدگی است.

نه فقط تفکر و عقاید دینی ملایان در نهضت مشروطیت همه مورد تأیید خاتمی است، هرکسی هم که دم از آزادی و اندیشه های غربی می زند به نظر وی «برحسب ظاهر افکار آزادیخواهانه و دموکراتیک غرب» آن روی

سکه ی استعمار است.

خاتمی دشمنی خود را با دموکراسی و آزادی پنهان نمی کند و همه جا از جانب مردم حرف می زند و می گوید مردم ما دموکراسی نمی خواهند. کلیپ ویدئویی چنین سخنان گهر باری در دسترس همگان هست و نیازی به ارجاع و رفرانس نیست. می شود روی یوتوب تماشا کرد و خندید، هم به عقل آنهایی که به خاتمی رأی دادند و هم به بخت ملت ایران که این آدم رئیس جمهورش بود.

سید گل یاس!؟، نقش ملکم را در انتشار روزنامه قانون منحرف کننده می داند و همه ی آزادیخواهان و مروجان شعائر غربی را وابسته به استعمار می شمرد. برای نمونه برآخوند زاده تاخته است چرا که او می گوید «دیگر آن زمان گذشت که کسی زندگانی خود را قربانی دین و مذهب کند. برای به کف آوردن نیروی ملی و حفظ میهن بر ضد بیگانگان و رهایی از پستی و عقب ماندگی، لازم است که همه ی مردم را با سواد کرده و بدانها ملت دوستی و وطن پرستی را بیاموزیم». حق هم دارد، آن مرحوم نماند که انقلاب اسلامی را ببیند.

طالبوف هم چون به جدایی دین از سیاست اعتقاد دارد، تکلیفش معلوم است. سید خندان دشمن جدایی دین از سیاست است. امین الدوله هم از دست خاتمی جان سلامت نبرده چون از اولین کسانی بوده که لفظ مشروطه را در دهان مردم انداخته و مترادف با عدالتخانه بکاربرده است. گناهی بالاتر از این می شد؟ امین الدوله گفته باید حکومت قانون اجرا شود تا ملاها نتوانند احکام ناسخ و منسوخ صادر کنند و همچنین اگر قانون حکمفرما باشد ملاها هم در مقابل قانون باید جوابگو باشند و این به مذاق سید خندان ما خوش نیامده است و به همین سبب حکم تکفیر او را صادر کرده که اصلاً او دیندار هم نبوده و زیارت مکه او هم برای تظاهر بوده. چرا؟ چون در یادداشت های اعتمادالسلطنه خوانده که «امشب خانه امین الدوله میهمانی بال است و زن های فرنگی دعوت شده اند که بعد از شام برقصند. صدراعظم و جمعی حضور دارند.» آیا جرمی بالاتر از این برای یک دیپلمات ایرانی که مهمان فرنگی داشته باشد سراغ دارید؟ از طرف خدا گفته زیارت تو قبول نیست.

این سید که از جانب مردم حرف می زند و به خود حق می دهد که دهانش را باز کند و هوار بزند که مردم دموکراسی نمی خواهند و اصلاحات میخواهند، یک بار هم یک برنامه اصلاحی نشان مردم نداد و آنچه از اصلاحات مورد نظر او می توان فهمید اینست که رفتارها باید مطابق

معیارهای قانون اساسی باشد و معیارانقلاب اسلامی و اندیشه های خمینی است. خوب اینکه همان گل و گلستانی است که هست، دیگر اصلاحش کجا بود؟ دفاع از انقلاب و اسلام، باور به تقدس نظام و رهبری را هم اگر بدان بیفزایید، پیدا کنید تفاوت خاتمی با مرتجع ترین ملاها؟ فرق خاتمی با سایر ملاهای دیگر شاید بجز لبخند در اندازه ی ریش و عمامه باشد؟

خاتمی با جدایی دین از سیاست مخالفت می ورزد و در سخنرانی های خود آن را تکرار می کند. نه تنها نظام جمهوری اسلامی بلکه رهبر آن نیز برایش مقدس است. او تنها با دموکراسی سرچنگ ندارد، با لیبرالیسم یعنی آزادیخواهی نیز میانه ای ندارد. در بخشی از کتاب «از دنیای شهر تا شهر دنیا» که به «آزادیخواه متجدد» اختصاص داده، از جان لاک و زندگی او عقاید می گوید و از باور او به اصالت عقل و سازش و مدارا و اصرار لاک بر حقوق طبیعی، حقوق افراد به زندگی و آزادی و مالکیت نقل می کند و مدعیست که «سرمایه داری و بینش «لیبرال - دموکراسی» که دستاوردهای بزرگی برای طبقه متوسط اروپایی داشت هیچگاه نتوانست عملاً برآورنده ی نیازها و توقع های همه ی غربیان باشد.» خدا را شکر که همان چند قلم دستاورد لیبرالیسم را قبول کردی ولی از آنجا که آخوند باید «اِنْ قُلْتُ» بیاورد به سبک آخوندها بالای منبر می رود و نطق غرایبی در جهت منفی قضا یا می کند: «مغربیانی که به عزم رسیدن به «برادری» و «برابری» و «آزادی» در یکی از شورانگیزترین صحنه های تاریخ قدم نهاده بودند و قرن نوزدهم که به یک معنی قرن شکوفایی سرمایه داری است، در عین حال بر ملا کننده ی این واقعیت تلخ نیز هست که میراث خوار انقلاب اجتماعی و سیاسی و صنعتی، نه همه ی مردم غرب که صاحب مکنات نوکیسه و ادعایی هستند که مکنات و برخورداری آنان، قیمت مسکن و محرومیت اکثریت مردم زحمتکش غرب و ویرانی سرزمین های استعمار زده و بردگی آشکار و پنهان قوم و محرومان غیر غربی به دست آمده است.» و نتیجه می گیرد که «این وضعیت موجب پیدایش تردیدهای جدی نسبت به بنیادهای فکری و ارزش «لیبرال - دموکراسی» درخود غرب شد و...». درست برعکس رژیم اسلامی که از تمامی این عیوب بری است، بخصوص از وجود نوکیسگان.

یکی نیست به ممدآقا خاتمی بگوید: حاجی این نسخه ی معجزه آسا نیست که برای همه آلام دردهای انسانی درمان باشد. همانقدر که توانسته برابری حقوقی انسان ها را فراهم کند همانقدر که مردم را از استبداد دینی و شاهی نجات داده و بر عقل متکی است و سازش و مدارا

و تساهل را تبلیغ می کند، عمامه ات را باید بندازی بالا. در غیر این صورت، نسخه ی معجزه آسا می خواهی برو بالای چاه جمکران منتظر شو.

او برآنست «لیبرالیسم واقعه ی مهمی در تاریخ اندیشه و سرنوشت آدمی است و نکته ای بسیار مهم که در بررسی این آیین و به طور کلی اندیشه ها و نظام های سیاسی و هر امر بشر تطفن (منظوردر یافتن است) به آن بخصوص برای اهل علم لازم است. «نسبیت» این امور است و «مطلق» دیدن امر «نسبی» آفت بزرگ اندیشه و مانع سیر به سوی حقیقت و نیز منشأ فاجعه های فراوان در تاریخ بشری است.»

در حقیقت خاتمی با نسبی کردن لیبرالیسم آن را برای جامعه ما مناسب نمی بیند یعنی اگر چه نمی تواند محاسنی را که ذکر کرده منکر شود و بحران ها و رقابتش با سوسیالیسم و غیره را نیز بیان می کند ولی در پایان می خواهد بگوید آنچه که برای جامعه غرب مفید بوده را نباید مطلق کرد و برای جامعه ما ممکن است حتما مضر باشد. البته آن چیزی که نسبی نیست، اسلام است که اصولاً باید به کت همه کرد.

تازه حضرتش با این مخالف خوانی با لیبرالیسم، خود را هواخواه جامعه مدنی می دانست که آن را هم تبدیل به جامعه ی مدینه النبی کرد و فاتحه اش را خواند. خوب بدیهی است که این اصلاحات نبود و فریب بود ولی هیاهویش بسیار بود و حکایت دوغ لیلی بود که ماستش کم بود و آبش خیلی. به خرج ما به حلق ما ریختند، به زور یک مشت روزنامه نگار هوچی و دغل و مشتی امنیتی جانی. اینها بودند عصاره ی اصلاح طلبی.

خوب انصافاً با این طرز تفکر که نه دموکراسی و آزادی و نه حاکمیت ملت و نه جدایی دین از سیاست در آنست به کجا میخواستند برسند؟

حکایت میرحسین موسوی و آن یکی شیخ لر هم که قرار بود جلد دوم و سوم خاتمی باشند، دستکمی از خود یارو نداشت. گرچه رسماً امام را مقدس نمی دانستند ولی او را سرمایه ای بزرگ میشمردند و گفته ی موسوی هم راجع به بازگشت به دوران طلایی امام مشهور است. از روحانی هم که حرفی نمیزنم چون حی است و حاضر و مصائب ریاست جمهوری بر همه روشن.

خواست اصلاح طلبان و ملت ایران فرسنگ ها از هم دور است. خواست مردم آزادی و دموکراسی و رهایی از سلطه ی مذهبی است و رهبران

اصلاحات خواستار استمرار سلطه ی مذهبی و بزرگ کردن استبداد مذهبی هستند. مردم خواستار دخالت در سرنوشت خود و میهنشان هستند و این تنها با حاکمیت ملت امکان دارد نه حاکمیت ولایت فقیه.

همه ی اینها را که مدتها روی دلم جمع شده بود گفتم، چون بساطشان جمع شده، دل من هم سبک شد. بروید که از خمینی هم کثیف ترید. هر جا که خودش رفته، برای شما هم جا رزرو کرده، خیالتان راحت، مشکل جا نخواهید داشت.

سه شنبه ۶ اسفند ۱۳۹۸

2020February 25

برگرفته از سایت ایران لیبرال [iranliberal.com](http://iranliberal.com)

منابع :

محمد خاتمی -زمینه های خیزش مشروطه - موسسه فرهنگی و انتشاراتی پایا

چاپ اول- تاریخ ندارد محمد خاتمی - از دنیای «شهر» تا شهر « دنیا»  
سیری در اندیشه سیاسی غرب

نشر نی - چاپ اول 1373 تهران